

غزل شماره ۱۷

سینه از آتش دل، در غم جانانه بسوخت
آتشی بود در این خانه که کاشانه بسوخت

تم از واسطه دوری دلبر بکد اخت
جانم از آتش مہر رخ جانانه بسوخت

سوز دل بین که ز بس آتش اشکم، دل شمع
دوش بر من ز سر مہر، چو پروانه بسوخت

آشنایی نه غریب است که دلسوزِ من است
چون من از خویش برقم، دلِ بیکانه بسوخت

خرقه زهدِ مرا، آبِ خراباتِ برد
خانه عطلِ مرا، آتشِ میخانه بسوخت

چون پیاله دلم از توبه که کردم بشکست
همچو لاله، جگرِ مبی می و خنخانه بسوخت

ماجرایم کن و باز آ که مرا مردمِ چشم
خرقه از سر به در آورد و به شکرانه بسوخت

ترک افسانه بگو حافظ و می نوش دمی
که تخم شب و شمع به افسانه بسوخت

تفسیر فال

به هر کس وفا کردی، جفا دیده‌ای و این یکی از تلخ‌ترین واقعیت‌های زندگی است. سینه‌ات مملو از درد و رنجی است که ناشی از این وفاداری بی‌پایان و ناامیدی‌هاست. تا کی می‌خواهی در این حالت پریشان حال باقی بمانی؟ آیا زمان آن نرسیده است که دست از غم برداری و به زندگی با نگاهی نو نگاه کنی؟ توبه کن، چرا که تنها با پاکسازی دل می‌توانی آرامش را به خود بازگردانی. انتظارات بی‌جا را کنار بگذار؛ زیرا این انتظارات نه تنها آرامش تو را بر هم می‌زنند بلکه مانع پیشرفت و رشد شخصی تو نیز می‌شوند. رویاها و خیالات غیرواقعی را فراموش کن، چرا که زندگی واقعی نیازمند توجه و تمرکز بر واقعیت‌هاست. به آنچه تاکنون نصیب تو شده است توجه کن و از آن لذت ببر؛ زیرا هر لحظه‌ای که تجربه کرده‌ای، تجلیاتی از زحمات و تلاش‌های توست. عقل خود را فدای آرزوهای دل نکن؛ بلکه سعی کن تعادلی بین احساسات و منطق برقرار کنی تا بتوانی به آینده‌ای روشن‌تر امیدوار باشی.

به کوشش : [پارسی دی](#)

منبع تفسیرها: [آلامتو و سلام دنیا](#)